

Social Origins
Of Iranain
Revolution

Misagh Parsa

کنش جمعی و ساختارها در انقلاب اسلامی

○ سلیمان پاک سرشت

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

- Social Origins Of Iranain Revolution
- Misagh Parsa
- Rutgers University Press
- 1989

مقدمه:

انقلاب ایران در شرایطی به وقوع پیوست که در ادبیات تحلیل انقلابها، بروز تحول بنیادین و ساختاری که بتوان نام آن را انقلاب نهاد و از آن مهم‌تر چرخش چنین تحول نادری بر محور فرهنگ و دین، چندان قابل پیش‌بینی نبود. به نظر می‌رسید با ظهور داعیه‌های پایان تاریخ و عصر ایدئولوژیها عملاً امکان تغییرات بنیادین و انقلابی از عرصه تحولات ممکن جوامع انسانی رخت بر بسته است و محققین انقلاب دیگر باید به طراحی سنخ‌شناسی نهایی و عام از الگوهایی بپردازند که انقلابهای بزرگ قرن نوزدهم به دست داده‌اند.

انقلاب اسلامی ضرورت درنگ بر مسئله تحول در جوامع شرقی و اسلامی را که تعدادی از شرق شناسان سالها پیش از آن خبر داده بودند، مطرح کرد. جوامعی که برخلاف تصور غالب، هنوز پاسخ به سؤال از «کیستی» مهم‌ترین اهرمی است که تحولات ریز و درشت این جوامع را رقم می‌زند و عجیب آن که پاسخی که جهان‌بینیهای مدرن و سکولار به این سوال داده‌اند برای مردمان این جوامع آشکار ولی سؤال برانگیز و غیر قانع کننده می‌نمود. هر چند برخی از صاحب‌نظران با این گزاره که جان‌مایه تحولات جوامع اسلامی در قرن بیستم، معمای هویت بوده است، چندان همدل و هم‌رای نیستند، با این وجود به نقش این عامل در تعیین مسیر تحولات اذعان دارند. میثاق پارسا از جمله صاحب‌نظران انقلاب است که رویکردی متفاوت به نقش متغیرهای فرهنگی در تبیین انقلاب ایران دارد. او نویسنده دو کتاب مهم در زمینه تحلیل انقلاب ایران است. متن حاضر مروری است بر دیدگاه تئوریک پارسا در تحلیل تضادهای انقلابی در کشورهای جهان سوم و کاربرد آن برای تحلیل وقوع انقلاب ایران که در کتاب ریشه‌های اجتماعی انقلاب

ایران منعکس شده است. کتاب مشتمل بر سه بخش و ده فصل بوده و در ۳۴۸ صفحه تنظیم شده است.

نویسنده مقدمه کتاب را با معرفی هدف کلی تحلیل خود مبنی بر بررسی علل اجتماعی انقلاب ایران آغاز می‌کند. او با نقد تحلیلهایی از تضادهای انقلابی که بر عواملی چون مدرنیزاسیون و نقش آن در ساختار اجتماعی و ایجاد بی‌هنجاری اجتماعی، ظهور طبقات اجتماعی جدید بر اثر فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی و نیز ظهور بنیادگرایی اسلامی به عنوان علل وقوع انقلاب ایران تاکید می‌کند، تحلیل تضادهای اجتماعی در کشورهای جهان سوم و از جمله ایران را مستلزم کاربرد یک چارچوب تحلیلی ساختاری می‌داند که در آن ساختارهای اجتماعی به عنوان چارچوبی برای بررسی بسنج و کنش جمعی گروهها و طبقات مختلف جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

پارسا تبیینهای نظری موجود در باب تضادها و کنشهای جمعی منتهی به سقوط نظام سلطنتی در ایران را در دو دسته جای می‌دهد:

۱. الگوی فروپاشی اجتماعی
۲. الگوی جنبش اجتماعی

الگوی فروپاشی اجتماعی در برگیرنده مجموعه تحلیلهایی از انقلاب ایران است که بر نقش فرایند مدرنیزاسیون در کاهش انسجام اجتماعی (مجید تهرانیان) عدم انطباق فرایند توسعه اقتصادی اجتماعی با توسعه سیاسی و ظهور طبقه متوسط جدید (جرالد گرین، امین سایکل، گری سیک و نیکی کدی)، انتظارات فزاینده جامعه ایرانی در اثر توسعه اقتصادی و اجتماعی شتابان و عدم انطباق آن با امکانات و مقدرات جامعه (جان استمپل و نیکی کدی) به عنوان عوامل بروز تضادهای

انقلابی اشاره می‌کنند.

نویسنده الگوی فروپاشی اجتماعی را الگوی کارآمد برای تحلیل انقلاب ایران نمی‌داند. به عقیده او گروههای اجتماعی آسیب دیده از فرایند مدرنیزاسیون مانند مهاجرین روستایی و حاشیه‌نشینان شهری فاقد هر گونه امکانی برای سازماندهی، تجهیز منابع برای کنش جمعی بوده و حتی با فرض وجود چنین امکانی نیز اعتراضات آن‌ها بیشتر به سوی مقابله با سایر گروههای اجتماعی مانند مالکان و طبقات مرفه جامعه جهت می‌یافت و نه دولت. به علاوه این گروهها جزء آخرین گروههایی بودند که به انقلابیون ملحق شدند. از طرف دیگر طبقه متوسط جدید نیز ظرفیت، انسجام و سازماندهی کافی برای کنش سیاسی جمعی نداشته است و بخش اعظمی از اعتراضات و تضادهای منتهی به انقلاب ایران مربوط به دوره‌ای است که هنوز طبقه متوسط جدید در ایران شکل نگرفته بود و در نهایت اینکه با توجه به اثرات نابرابر و حتی متفاوت توسعه اقتصادی و اجتماعی در مناطق جغرافیایی و گروههای مختلف اجتماعی و در نتیجه فقدان سازماندهی و انسجام لازم برای کنش جمعی، فرضیه انتظارات فزاینده نیز در تحلیل انقلاب ایران قابل پذیرش نیست.

الگوی جنبش اجتماعی در بر گیرنده تحلیلهایی است که بر نقش و اهمیت نظام اعتقادی شیعی و اقتدار مشروع روحانیت و نیز نهادهای فرهنگی و دینی در بسیج انقلابی جامعه ایران (سعید امیراجمند و تدااسکاجپول) تاکید می‌ورزند. پارسا این الگوی تحلیلی را نیز به دلیل دوری بودن نقد می‌کند. به عقیده او نقطه شروع این تحلیل‌ها نه تامل در شرایط انقلابی بلکه مشاهده پیامد انقلاب (استقرار نظام جمهوری اسلامی و فراهم آمدن زمینه بسط نظام معرفتی شیعی) بوده است و از این طریق فرضیه نقش انسجام بخش و بسیج‌گر نظام اعتقادات و نمادهای مذهبی شیعی را در دوره بسیج انقلابی مطرح می‌کنند. این در حالی است که مشروعیت روحانیت و نظام اعتقادی شیعی به تنهایی برای بسیج انقلابیون نمی‌توانسته کافی باشد. از طرف دیگر طبقه روحانیت نیز جهت‌گیری واحدی را در قبال حرکت انقلابی در دوره‌های مختلف زمانی نداشته است و از همه مهم‌تر بقای تضادهای سیاسی پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی و حاکمیت روحانیت دلیلی بر آن است که نظام اعتقادی شیعی به تنهایی نمی‌تواند زمینه‌ها و جهت حرکت جنبش انقلابی مردم ایران را تبیین کند.

نویسنده پس از نقد الگوهای یاد شده به معرفی چارچوب تحلیلی خود تحت عنوان «الگوی ساختاری» می‌پردازد. گزاره اصلی این الگو تحلیل تنوع اهداف و پیامدهای تضادهای اجتماعی در جوامع مختلف است. تضادهای اجتماعی از حیث اهداف و پیامدها متفاوت‌اند. تضادهای اجتماعی ممکن است در تقابل با دولت و یا سایر گروههای اجتماعی در جامعه بروز کنند و از طرف دیگر ممکن است ماهیت انقلابی یا اصلاحی داشته باشند. یک مدل ساختاری در باب تضاد اجتماعی باید قادر به تعیین و شرح عوامل ساختاری باشد که در سطوح مختلف می‌تواند گونه‌گونی و تفاوت اهداف و پیامدهای تضادهای اجتماعی را تبیین کند. به عبارت دیگر یک مدل ساختاری مشخص می‌کند که چه ترکیبی از عوامل ساختاری می‌تواند به بروز تضادهای اجتماعی با اهداف و پیامدهای متفاوت منجر شود.

اولین عامل ساختاری موثر بر بروز تضادهای اجتماعی ساختار نظام جهانی است. ساختار نظام جهانی در یک سطح کلان، تعیین کننده زمینه بروز تضادهای اجتماعی با ماهیتهای متفاوت است. بیشتر تضادهای اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری خصلتی اصلاحی دارند در حالی که تضادهای اجتماعی در کشورهای جهان سوم بیشتر شکل انقلابی به خود می‌گیرند. نویسنده تاثیر ساختار نظام جهانی را با استفاده از مدل نظری مرکز - پیرامون و اثرات آن بر سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی جوامع توصیف می‌کند. بنابراین موقعیت جوامع مختلف در ساختار نظام جهانی اولین متغیر تعیین کننده رابطه بین تضاد اجتماعی و توسعه سیاسی است.

عامل ساختاری دیگر، ساختار اجتماعی جوامع است که نقش موثری در تعیین اهداف و پیامدهای تضادهای اجتماعی دارد. ساختار اجتماعی خود از طریق دو متغیر ساختاری دیگر اعمال اثر می‌کند. اولین متغیر رابطه میان ساختارهای اقتصادی و سیاسی و یا میزان مداخله دولت در نظام اقتصادی است که بیانگر میزان نقش دولت

در جوامع در حال توسعه

با اقتصادهای قطبی شده،

وابسته و مستعد بحران

و نیز تفاوت پذیری اجتماعی اندک،

بروز کنش جمعی گروهها بواسطه امکان همگرایی

و انسجام آنها محتمل تر است

در تعیین اشکال و ماهیت تخصیص و تراکم سرمایه است. این متغیر با شاخصهایی چون میزان مالکیت خصوصی، سرمایه‌گذاری در اقتصاد به ویژه در بخشهای کلیدی، میزان کنترل دولت بر منابع مالی، قابل اندازه‌گیری است. متغیر دوم میزان همگرایی (Consolidation) گروههای درگیر در تضاد اجتماعی و به تعبیر دیگر سازماندهی گروهها و طبقات محروم از امتیازات اجتماعی و اقتصادی است. بر حسب این که ساختار اجتماعی جامعه مورد بحث حاصل چه ترکیبی از متغیرهای ساختاری یاد شده باشد، ماهیت و هدف تضادهای اجتماعی آن متفاوت خواهد بود.

رابطه بین مداخله دولت و میزان همگرایی و پیامدهای ممکن آن

سطح مداخله دولت	سطح همگرایی	
بالا	پایین	تضاد پراکنده و بر علیه دولت
پایین	تضاد طبقاتی پراکنده	کشمکش‌های عمومی برای اصلاحات اجتماعی
بالا	کشمکش‌های عمومی برای اصلاحات اجتماعی	کشمکش‌های عمومی برای کسب قدرت دولتی

هنگامی که میزان مداخله دولت در تخصیص و تراکم سرمایه و نیز میزان انسجام و همگرایی گروهها پایین است، تضادهای اجتماعی شکل پراکنده به خود می‌گیرند. این تضادها بین گروههای مختلف اجتماعی است و هدف آنها ممانعت از دسترسی گروههای رقیب به منابع اجتماعی و سیاسی است. در چنین شرایطی چنانچه میزان همگرایی و انسجام گروههای درگیر در تضاد بیشتر شود، هدف کشمکشهای عمومی، اجرای اصلاحات اجتماعی خواهد بود. اما در صورتی که سطح همگرایی در وضعیت پایین باقی ماند ولی میزان مداخله دولت در نظام اقتصادی بیشتر شود محتمل است تضادهای اجتماعی در جهت مقابله و رویارویی با دولت سامان پیدا کنند. همگرایی بالای گروههای درگیر در تضاد اجتماعی و میزان مداخله بالای دولت در عرصه اقتصاد به کشمکشهای عمومی و انقلابی با

وضعیت انقلابی در ایران حاصل ائتلاف اقشار

و گروه‌های اجتماعی ناراضی

و آسیب دیده

از سیاست‌های اقتصادی دولت

حول اهداف و مبارزات سیاسی روحانیون

به رهبری امام خمینی بود

می‌گیرد که همنشینی این دو ویژگی ساختاری مهم ترین عامل بروز تضادها و کنش‌های جمعی انقلابی در سال ۱۹۷۹ بود.

پارسا موقعیت ایران را در ساختار نظام جهانی یکی از جمله عوامل زمینه ساز تحولات داخلی این جامعه می‌داند. دو ویژگی بارز این موقعیت ساختاری، اقتصاد تک محصولی متأثر از نوسانات بازار جهانی و نظام سیاسی ناکارآمد متأثر از مداخلات دولتهای خارجی است. تکیه سنگین اقتصاد ایران به درآمدها و عواید فروش نفت، نقش کلیدی را در اتخاذ سیاست‌های داخلی و خارجی و متعاقب آن واکنش گروه‌ها و طبقات اجتماعی به اقدامات دولت مرکزی بازی کرده است. دولت به موازات افزایش عواید و درآمدهای حاصل از نفت، نقش خود را در تراکم و تخصیص سرمایه افزایش داده است و این سیاست‌های مداخله گرانه در اقتصاد در دهه ۱۹۷۰ به اوج خود رسید. این اقدام دولت آشکارا به نفع صنایع بزرگ، صادرکنندگان و سرمایه گذاران خارجی بود و در همان حال لطامت جدی را به سایر گروه‌های اقتصادی مانند بازاریان، کارگران صنعتی، کارمندان یقه سفید و پیشه وران وارد ساخت. برنامه های توسعه در شرایط سلطه مطلق دولت بر بازار و اقتصاد داخلی به توسعه نابرابر مناطق جغرافیایی، طبقات و گروه‌های اجتماعی انجامید. از طرف دیگر اقدامات دولت در کاهش و حذف نقش سازمانهای مستقل، اتحادیه های کارگری و احزاب سیاسی قدرت چانه زنی این گروه‌ها و طبقات اجتماعی را کاهش داده و به بروز شکاف اقتصادی و اجتماعی بارز بین دولت و گروه‌های اجتماعی کمک کرد.

آثار تجزیه کننده این سیاستها به ویژه هنگامی مضاعف شد که دولت به دلیل کاهش درآمد و عواید نفتی در اواسط دهه ۱۹۷۰ با یک بحران در برنامه های اقتصادی خود مواجه شد و در نتیجه مجبور به اعمال سیاست‌های کنترل بازار شد. این سیاستها موجب سیاسی شدن نارضایتیهای اقتصادی و تضادهای اجتماعی شدند.

به نظر نویسنده این نارضایتیهای سیاسی و اقتصادی به تنهایی نمی توانند بسیج انقلابی منتهی به سقوط نظام سلطنتی را توضیح دهند. وضعیت انقلابی در ایران حاصل ائتلاف اقشار و گروه‌های اجتماعی ناراضی و آسیب دیده از سیاست‌های اقتصادی دولت حول اهداف و مبارزات سیاسی روحانیون به رهبری امام خمینی بود. او با مرور جامعی بر زندگی سیاسی اقشار و گروه‌های اجتماعی مانند بازاریان، کارگران صنعتی، کارمندان یقه سفید و پیشه وران و روحانیون به این نتیجه می رسد که همه این گروه‌ها در دوره هایی مطالبات سیاسی داشته اند و به حمایت از گروه‌های سیاسی و مخالفت با حکومت مرکزی وارد کنش جمعی شده اند اما تنها در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود که این گروه‌ها در موضوع اشتراک منافع خود، برداشت سیاسی از تضادهای موجود و دستگاه ایدئولوژیک مناسب برای مبارزه با حکومت مرکزی به توافق رسیدند. اصلاحاتی که شاه تحت تاثیر فشارهای داخلی و خارجی به دست شریف امامی به مرحله اجرا گذارد فرصت مناسبی برای تجهیز منابع این گروه‌ها محسوب می شد و به این گروه‌ها ظرفیت و امکان ابراز وجود و کنش جمعی را در دوره اجرای برنامه های سیاسی انقباضی دولت و تحدید فضای سیاسی بخشید. نویسنده نقش بازاریان را در تمهید فضا و شرایط انقلابی بارزتر از سایر اقشار می بیند و بر این عقیده است سایر اقشار اجتماعی به نوعی دنباله رو فعالیت‌های سیاسی بازار بودند. در چنین شرایطی تنها دستگاه ایدئولوژیک که می توانست محمل مناسبی برای پیشبرد اهداف اقشار و گروه‌های ناراضی باشد، ایدئولوژی اسلام و روحانیت بود. چون بیشتر گروه‌های سیاسی به دلیل سرکوب دولتی و ضعف سازمانی (حزب توده و جبهه ملی) و یا عدم انطباق برنامه سیاسی با تحولات در شرف وقوع (فداییان) قادر به رهبری توده های معترض نبودند. روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) و با دستگاه ایدئولوژیک شیعی و تکیه بر مسجد به عنوان مکانی مقدس و مستقل از اقتصاد دولتی به زودی توانست زمینه ائتلاف اقشار اجتماعی و گروه‌های سیاسی را برای سرنگونی حکومت مرکزی فراهم کرده و در سال ۱۹۷۹ به آن جامه عمل پوشاند.

دیدگاه تئوریک پارسا در تحلیل وقوع انقلاب اسلامی از دو جهت متفاوت از سایر تحلیل‌های ارائه شده است. از طرفی او در پی ارائه یک نظریه عام تضاد اجتماعی است که یکی از وضعیت‌های ممکن آن تضاد انقلابی است، بنابراین این در تحلیل تضادهای غیر انقلابی و جوامعی که وضعیت انقلابی را تجربه نکرده اند نیز کاربرد دارد و از طرف دیگر تلاش می کند از یک عامل ساختاری که کمتر در تحلیل‌های دیگر مورد توجه قرار گرفته است، یعنی ساختار قشربندی جامعه ایرانی برای توصیف و تبیین وضعیت انقلابی استفاده کند.

قصدها کسب قدرت دولتی خواهد انجامید.

مداخله دولت در عرصه اقتصاد، متغیر کلیدی است که هدف گیری کنش‌های غیرجمعی را تحت تاثیر قرار می دهد. در شرایطی که دولت مداخله اندکی در نظام اقتصادی می کند بازار خصلتی غیر متمرکز و سیاسی می یابد و تضاد طبقاتی به جامعه مدنی محدود می شود و در نتیجه احتمال اینکه کنش‌های جمعی گروه‌های درگیر در تضاد های اجتماعی به سوی دولت جهت گیری پیدا کنند، کاهش می یابد. در مقابل، مداخله دولت در عرصه اقتصادی به سیاسی شدن روابط بازار و توسعه تضاد طبقاتی به خارج از جامعه مدنی و سیاسی شدن آن و در نهایت افزایش احتمال جهت گیری کنش‌های جمعی گروه‌های معترض علیه قدرت دولتی می انجامد. بدین ترتیب مداخله زیاد دولت در تراکم سرمایه احتمال سیاسی شدن تضادهای اجتماعی را از طریق تضعیف مکانیسم بازار، آشکار ساختن ریشه های اجتماعی نابرابری و معرفی کردن هدف کنش جمعی افزایش می دهد.

اما بدیهی است همه تضادهای منافع به رویارویی گروه‌های اجتماعی با یکدیگر یا دولت منجر نمی شوند. به علاوه کنش جمعی گروه‌های اجتماعی تابع میزان همگرایی و انسجام آنهاست. پارسا میزان همگرایی گروه‌های اجتماعی درگیر در تضاد اجتماعی را تابع ساختار اجتماعی می داند. بسیج گروه‌ها نیازمند منابع و توسعه ساختارهای انسجام بخش است و ساختارهای اجتماعی جوامع، تعیین کننده ظرفیت گروه‌ها و طبقات درگیر برای بروز کنش جمعی است. در جوامع توسعه یافته که اقتصادهای انعطاف پذیر و در عین حال کمتر قطبی شده دارند و از طرف دیگر تفاوت پذیری اجتماعی به میزان بالایی است احتمال همگرایی و انسجام گروه‌ها و طبقات اجتماعی برای بروز کنش جمعی کاهش می یابد. اما در جوامع در حال توسعه با اقتصادهای قطبی شده، وابسته و مستعد بحران و نیز تفاوت پذیری اجتماعی اندک، بروز کنش جمعی گروه‌ها بواسطه امکان همگرایی و انسجام آنها محتمل تر است. نویسنده کتاب پس از معرفی چارچوب تئوریک خود برای تحلیل تضادهای اجتماعی در کشورهای جهان سوم، قابلیت کاربرد آن را برای تحلیل تضادهای انقلابی در ایران به واسطه داده ها و مستندات که با دقت و وسواس زایدالوصفی گردآوری شده اند به بحث می گذارد.

پارسا در کاربرد مدل نظری خود برای تحلیل وقوع انقلاب ایران دو خط سیر تحلیلی را دنبال می کند. از طرفی مداخله زیاد دولت در نظام اقتصادی و تراکم و تخصیص سرمایه اقتصادی به ویژه نفت را با تکیه بر شواهد و مستندات تاریخی نشان می دهد. از طرف دیگر زمینه ها و علل انسجام گروه‌ها و اقشار اجتماعی مختلف آسیب دیده از این سیاست‌های تراکمی و بروز کنش جمعی انقلابی یکپارچه و با قصد خلق ید از نظام سیاسی حاکم را توضیح می دهد و در نهایت چنین نتیجه